

می کند: سالار (رئیس کل)، پیشکار (رئیس)، باربر (حمال)، پروان^۱ (مأمور)، کاردان (خبره)، دستور (مشاور)، و کودک (خدمتگزار). این هفت وزیر میان (حلقه) دوازده موجود روحانی حرکت می کنند که عبارتند از: خوانندگ، دهندگ، ستانندگ، برندگ، خورندگ، دوندگ، خیزندگ، گشندگ، زنندگ، گنندگ، (یا کنندگ)، آیندگ، شوندگ و پایندگ.^۲ در هر انسان هر چهار نیرو موجود است، و وجودهای هفتگانه و دوازده گانه صاحب اختیار عالم سفلی هستند، و اجبار از آنان سلب گشته است. مزدک می گفت که «پادشاه عالم برین به مدد حروفی حکمفرمایی می کند که مجموع آنها اسم برین را تشکیل می دهد و هر کس که تصویری از چیزی مربوط به این حروف بنماید بزرگترین رازها برای او مکشوف خواهد شد، ولی هر کس که از آن محروم بماند در برابر چهار نیروی روحانی در دریای کوری برآمده از نادانی، فراموشی، گولی، و اندوه غریق خواهد ماند.»

در پایان شهرستانی مزدکیان را به چهار گروه منقسم می سازد که مراکزشان در نواحی مختلف مشرق زمین واقعند. بعضی از این قسمتها (در صورتی که همه این طور نباشند) در زمان اسلام تشکیل گردیده اند.

ما نمی دانیم مآخذ شهرستانی در آن چه از زبان وراق و دیگران گفته است چیست. ولی احتمال می رود که روایاتی از اجتماعات مزدکیان زمان اسلام که معتقدات مزدکیان قدیم را محفوظ داشته اند بدست افتاده باشد. اضمحلال نوشته های مزدکی به امر خسرو انوشیروان به طور کامل اجرا شده بوده است؛ زیرا

۱ - یعنی خدای روشنایی. نامهای سوم و چهارم در اصل متن «بروان» و «بالون» ثبت شده، و پروان رابی این که اصلاحی لازم باشد می توان «پروان» خواند و آن را صورتی از «پروانگ» دانست که در زبان پهلوی به معنی رئیس، مأمور، کارپرداز یا ضابط بکار رفته است و مانویان آن را به وجودی ربانی اطلاق کرده اند (مراجعه شود به *Mandaeiske Studier*. (مطالعات مانوی)) نوشته س. پالیس، ج. یکم، ص ۱۵۶).

۲ - چنان که می بینیم به جای ۱۲ نام سیزده نام ذکر کرده است و باید موجودی را با دو اسم تعیین کرده باشد.

که مؤلفان ایرانی و عرب هیچ یک نامی از کتب مزدکی نبرده‌اند. شاید رسالاتی شامل اصول عقاید به طور مخفی بین پیروان آیین مزدک که در سده‌های اولیه اسلام می‌زیسته‌اند شیوع داشته است؛ اگر چه هیچ چیز وجود آنها را مسلم نمی‌سازد، ولی موجبی نیز در دست نیست که وجود روایات صحیح را در بین اجتماعات مزدکی معاصر اسلام انکار کنیم. به هر جهت قطعه مختصری که نقل کردیم محتمل است از اصالت برخوردار باشد، خاصه که شامل اسامی مشاغل مهم زمان ساسانیان و اصطلاحات مذهبی به زبان پهلوی است که در روایت شهرستانی به صورت تازه‌تری درج شده است.

روایات مختلف

محمد بن اسحق الندیم در کتاب فهرست که به سال ۹۸۸/۳۶۷ نگاشته، درباره آیین مزدک نکاتی را متذکر شده که ما را از مآخذ آن آگاهی نیست^۱. ابن الندیم به مزدکیان زمان ساسانیان نام حرمیه [horamiye] می‌دهد که تحریف خرمیه و اقتباس از کلمه فارس خرمی به معنی شادمانگی است^۲. خرمیه در حقیقت عنوان آیینی بود که بین سالهای ۸۱۵/۱۹۴ تا ۸۳۷/۲۱۶ به قیادت بابک در آذربایجان شورشی تولید نمود و اساس آن همان طریقت مزدک بود؛ ولی معلوم نیست که آیا این نام در زمان ساسانیان هم به مزدکیان اطلاق می‌شده یا نه. نام دیگری که ابن ندیم به قدیمیترین پیروان مزدک می‌دهد «سرخ جامگان (المحمره)» است که ظاهراً در زمان اسلام وضع شده است. ما ذیلاً آنچه را ابن ندیم نوشته است عیناً نقل می‌کنیم:

دین حرمیه و مزدکیه

محمد بن اسحق^۳ می‌گوید: حرمیه به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول که محمره نیز نامیده می‌شوند در نواحی کوهستانی بین آذربایجان، ارمنستان، دیلم، همدان و

۱- فهرست، چاپ فلوگل، ص ۳۴۲.

۲- رجوع شود به مقاله فلوگل در *Zeitschrift der deutschen morgenlandisch*

Gesellschaft (ZDMG)، جلد ۲۳، ص ۵۳۴، یادداشت ۲.

۳- مراد خود مولف است.

دینور پراکنده‌اند و نیز بین اصفهان و خاک اهواز وجود دارند. این دسته در اصل زرتشتی بودند ولی بعد در آیین خود تغییراتی دادند و عموماً از طایفه‌ای هستند که به نام اطفال اللقطه «بچه‌های پیدا شده»^۱ خوانده می‌شوند. مؤسس این آیین مزدک مهتر بود که به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در تجسس لذات باشند و از خوراک و نوشاک به خود سختی روا ندارند. مساوات و دوستی را پیشه خود سازند و با سلسله یک نفر بر دیگران مبارزه نمایند، زنان و خانواده‌ها را مشترک بدانند تا کسی از تصرف زوجة دیگری محروم و ممنوع نشود. با این همه، رفتار و کردار پسندیده پیشه سازند و در صدد قتل یا آزار کسی برنیایند. راجع به مهمان‌نوازی نیز احکام مذهبی داشتند، مثلاً نباید از مهمان، از هر ملتی که باشد، هیچ چیز دریغ دارند و باید هرچه مایل باشد برای او فراهم سازند. مزدک کهتر نیز، که در زمان قباد فیروز می‌زیست و به امر انوشیروان خود و پیروانش مقتول گشتند به این آیین گروید. تاریخ زندگانی مزدک کهتر مشهور و معروف است. بلخی^۲ در کتاب عیون مسائل و الجوابات مختصری از تاریخ حرمیه را نگاشته و طریقت و آداب نوشیدن یا لذات ایشان را بیان کرده، و بر ما لازم نیست آن‌چه را دیگری قبل از ما متذکر شده است بنگاریم». بعد روایت طبقه دوم حرمیه، یعنی متابعان مزدک، را ذکر می‌کند.

جغرافیادان عربی نویسنده ابن الفقیه همدانی (متوفی در حدود اواخر سده سوم)

۱ - این عبارت خالی از تردید نیست. بنا به قول فلوگل اینها اطفال بی‌پدر و مادر و متروک بودند که جمع شدند و به واسطه نداشتن علاقه خانوادگی و تربیت به حکم طبیعت به دین مزدک گرویدند.

۲ - نمی‌دانیم که مراد از بلخی کدام مؤلف است؛ مقصود ابوزید احمد بن سهل بلخی نباید باشد زیرا که جزو کتب این شخص که خود ابن ندیم ذکر کرده (فهرست ص ۱۳۸) اسم کتاب عیون المسائل و الجوابات دیده نمی‌شود. شاید مراد شاعر ابوعلی محمد بن احمد بلخی (آثار الباقیه... بیرونی ص ۹۹) باشد.

در بیان چگونگی دهکده فردجان جزو بلوک فراهان (شهرستان همدان) قصه عجیبی که مربوط به ظهور مزدک است ذکر می‌کند^۱ «المتوکل^۲ می‌گوید: یک نفر زرتشت که قضایا را به چشم دیده بود برای من حکایت کرد که چون مزدک بر قباد تسلط یافت گفت: لازم است که تمام آتشیهای مقدس جز سه آتش اصلی^۳ حذف گردند. این عمل اجرا شد و گوینده (مرد زرتشتی) به صحبت چنین افزود: آتش آذر گشنسپ هجرت کرد تا بفرجام به آتش آذر گشنسپ در آذربایجان رسید و با آن مخلوط شد؛ و چون آتش را تندتر کردند آتش آذر گشنسپ سرخ شد و از آن آذر گشنسپ^۴ سفید گردید. پس از آن که مزدک در گذشت مردمان آتشیهای مقدس را در جای سابق برقرار کردند. پس به طلب آتشی که هجرت کرده بود به آذربایجان شتافتند و آن را در آنجا نیافتند، رد آن را گرفتند و مشاهده کردند که به فردجان باز گشته است.»

حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب تاریخ گزیده (که در حدود ۷۰۹/۱۳۳۰ نگاشته است) می‌گوید که به زبان پهلوی قباد را «لو کرد^۵» می‌گفتند. من تصور می‌کنم که لو کرد تحریف کوباد باشد. اگر این حدس صائب باشد منظور حمدالله مستوفی این است که قباد را که اعراب و ایرانیان معرب کرده و با «ق»

۱- سلسله جغرافیای عربی چاپ اروپا، جلد ۵ ص ۲۴۷.

۲- آقای جمالزاده در روزنامه کاوه (۱۹۲۰ شماره ۴-۵، ص ۹۱) حاشیه ۴) از زرتشت بن آذرخور محمد المتوکل سخن می‌راند که به زمان خلافت المعتصم و المتوکل می‌زیسته و ممکن است او را با متوکل^۲ که ذکرش در متن گذشت یکی دانست.

۳- آذرفرنبغ (یا آذر فروغیغ، آذر گشنسب (یا گشسب) و برزین مهر. رجوع شود به مقاله A.V. Williams Jackson در *Journal of the American Oriental Society* («مجله انجمن شرقی آمریکا»)، چهل و یکم، ص ۸۱.

۴- قطعاً در متن روایت اشتباهاتی است، زیرا که مقصود آتش مقدسی است که معبد آن در فردجان بوده (و اسم آن آذر گشنسپ نبوده است) و چون آتشیهای کم اهمیت حذف شدند آتش فردجان را به آذربایجان بردند (خدای آتش هجرت کرد) و به آذر گشنسب که آتش شاهان و جنگجویان بود پیوست. من در هیچ جای دیگر ذکر آتش فردجان و اسم حقیقی آن را ندیده‌ام.

۵- چاپ براون، ص ۱۱۴.

نوشته‌اند در اصل پهلوی با «ک» نوشته می‌شده و کویاد بوده است.

از جمله مآخذی که تاکنون ذکری از آنها نکرده‌ام فقط یکی قابل نام بردن است که کتاب دبستان المذاهب باشد که در بیان مذاهب و ادیان در اواسط قرن هفدهم در هندوستان نگاشته شده و آقای ادوارد براون^۱ درباره آن گفته است: «این آخرین کتاب که درباره ارزش آن بسیار مبالغه شده است».

فانی بیان طریقت مزدک^۲ را به ذکر دو آفریدگار جاویدان، یزدان یا «اورمزد» و اهریمن، آغاز می‌نماید. تقریباً آنچه در این باب گفته است می‌توان هم به آیین زرتشت و هم به کیش مزدک منسوب دانست. بعد مؤلف می‌گوید: «و در قسمتی از دیسناد او (یعنی مزدک) می‌گوید که وجود دارای دو اصل اساسی است: یکی روشنایی و دیگری تاریکی، که همان یزدان و اهریمن باشند؛ و می‌گوید که کارهای نور از روی اراده آزاد است و امور تاریکی بر حسب اتفاق...»^۳ پس از ذکر چند تبصره در اطراف روشنایی و تاریکی، که به منزله منبع و منشأ خیر و شر هستند، مؤلف می‌نویسد: «و هم در این کتاب می‌گوید که همان قسم که شاهان در اقطار عالم بر تخت نشسته‌اند یزدان هم در عالم بالا بر روی تختی جلوس کرده و در برابر او چهار نیرو قرار دارد...»^۴ «و باز در همین کتاب گوید که آنچه از روشنایی ناراضی و از تاریکی راضی است کینه‌ورزی و جنگ و نزاع است و موجب جنگ و نزاع میان افراد بشر وجود زن و خواسته جهانی

۱- تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- ص ۱۶۴ از طبع کلکته ۱۸۰۹، روایت انگلیسی Shea و Troyer در دسترس من نیست.

۳- تقریباً همان است که شهرستانی نوشته و در صفحه ۸۶ این کتاب متذکر شده‌ایم تا جمله «... نه در نتیجه یک عمل اراده». [مراد از فانی شیخ محسن فانی کشمیری، مؤلف احتمالی کتاب است.]

۴- تقریباً به طور کامل مانند مندرجات روایت شهرستانی (صفحه ۸۴) همین کتاب تا عبارت «... و اجبار از آنان سلب گشته است» نام هفت وزیر از این قرار است: سالار، پیشکار، بانور، دیروان، کارران، دستور، کودک. وجودهای روحانی را درست ۱۲ نام برده یعنی «کنندگ» را حذف کرده و به جای «خیزندک» «چرندک» نوشته است.

است. پس باید اشتراک زنان را حلال دانست و اموال را بین همه تقسیم کرد؛ و او [مزدک] به هر فرد از زن و خواسته نصیبی داد همچنان که مردمان آب و آتش و چراگاه را بین خود تقسیم می کنند^۱. و هم در این کتاب آمده است که از عدالت دور است که همسر مردی زیبا و ماهرو باشد و زوجه دیگری زشت؛ مطابق قوانین عدل و تقوی باید شوهر زن زیبا زوجه خود را چند روزی به شوی زن زشترو واگذارد و در عوض همسر او را تصاحب نماید. و نیز گوید روانیست که مردی صاحب جلال و حشمت فراوان باشد و دیگری در نیاز و تنگدستی بسر برد؛ مرد متدین باید نقدینه خود را بین همکیشان خویش تقسیم نماید.» و غیره. بعد مؤلف اشخاصی را نام می برد که در ادوار تازه تری مذهب مزدک داشته اند از این قرار: فرهاد، شیراب، آیین هوش (؟) و هوش پوبای^۲، محمد قلی کرد، اسمعیل بیگ کرجی و احمد (با احمد) تیرانی اهل قریه تیران اصفهان. مؤلف شنیده است که مزدکیان جامه زرتشتیان نمی پوشند و تقیه کنان در میان مسلمانان زیست می کنند؛ کتاب دیسناد را خود مزدک به زبان پهلوی نگاشته و آیین شکیب، جد آیین هوش، آن را به فارسی ترجمه نموده است. فرهاد مردی عاقل بوده و در میان مسلمانان خود را محمد سعید می نامیده؛ شیراب شیر محمد نام داشته و آیین هوش نام محمد عقیل بر خود گذاشته بوده است.

اگر روایت فانی را درباره عقاید مزدکیان بدقت مطالعه کنیم خواهیم دید که تقریباً تمام کلیات را این شخص، یا مأخذ بلاواسطه او، کلمه به کلمه از شهرستانی ترجمه نموده و بعضی تغییرات بی اهمیت در آن داده، منتهی دبستان همه را از قول کتابی باسم دیسناد که خود مزدک نگاشته است ذکر می کند. جا دارد از خود پرسیم که آیا مأخذ شهرستانی همان کتاب مزدکی نیست؟ ولی این مسأله به نظر مشکل می آید زیرا که اگر چنین کتابی در حقیقت وجود داشت

۱- با مندرجات کتاب شهرسنایی، ص ۸۰ مقایسه شود.

۲- اینها همه اسامی جنگی هستند.

چگونه، با کمال اهمیت آن، هیچ یک از مورخان قدیم ایرانی یا عرب نامی از آن نبرده‌اند؟ بعلاوه تقریباً بطور قطع دبستان از شهرستانی تبعیت کرده است. شهرستانی نکات مهمی دربارهٔ مزدک متذکر شده و همه را با جملات «و راق می گوید...»، یا «از قول او (یعنی مزدک) روایت می کنند» و امثال آن شروع کرده است. از طرفی هم در کتاب دبستان المذاهب عبارتهای: «و در قسمتی از دیستان، او (یعنی مزدک) می گوید» یا «و در همین کتاب می گوید...» و مانند آن کاملاً مطابق و جانشین جمله‌های یادشدهٔ شهرستانی می باشند. چون کتاب «دیستان» وجود خارجی نداشته است طرز قرائت یا منشأ این اسم عجیب برای ما اهمیت چندانی ندارد^۱. جاعل یا جاعلان نیز کار خود را با کمال مهارت انجام داده‌اند و الفاظ و کلمات قدیمی بکار برده‌اند. مؤلف دبستان عدهٔ زیادی از این قبیل الفاظ بکار برده و آنها را با مترادفات تازه‌تری تشریح کرده است.^۲

۱- در فرهنگ برهان قاطع که جدیداً نگاشته شده می نویسد: دبستان نام کتابی است که مزدک در چگونگی آیین خود نگاشته است. «اشتباه بین «د» و «و» در خط نستعلیق فراوان است. قطعاً مأخذ برهان قاطع کتاب دبستان المذاهب است و نیز همین کتاب مأخذ قول رضاقلی خان متوفی در ۱۲۵۱/۱۸۷۲ است. رجوع شود به مقالهٔ آقای جمال زاده در روزنامهٔ کاوه ۱۹۲۰، شماره‌های ۴-۵، صفحه ۹، که دیستان نوشته‌اند.

۲- مثال: «در فرودین جهان یعنی عالم سفلی و «شید و تار» یعنی «نور و ظلمت».

بیان تاریخ پادشاهی قباد و آیین مزدک

پیش از آن که خلاصه‌ای از حقایق تاریخی مقتبس از منابع و مآخذی که مورد تحقیق ما است ذکر کنیم لازم است که مختصراً نوع و اغراض این مآخذ را گوشزد نماییم. آنچه پروکوپ و آگاتیاس از وقایع سلطنت قباد ذکر کرده‌اند رویهم به حدّ کافی بی طرفانه است. با این همه در بیان اطوار و اخلاق شخص شاه اختلاف بینی بین دو مورخ مشهود است: پروکوپ این دشمن خونین روم شرقی را با نظر تحسین می‌نگرد. ولی آگاتیاس تحت نفوذ روایات زمان خسرو قرار گرفته است. این روایات که در توقیعات ایرانیان نیز اثر کرده‌اند سعی می‌کنند که تا حدی سلطنت قباد را پست قلمداد کنند تا بر رونق پادشاهی پسرش بیفزایند. هیچ یک از دو مورخ مزبور عقاید مذهبی ابراز نکرده است. برعکس یوشع ستون‌نشین که عیسوی متدینی است هم از آیین زرتشت که دشمن دائمی مذهب مسیح در شرق بوده و هم از پادشاه که پای بند آیینی شرم‌آورتر شده است منجر است. خوانائینامک پهلوی، که نکات اصلیش را می‌توان از مطالعه دقیق و منقدانه منابع عربی و فارسی بدست آورد، معمولاً از سالنامه‌های ایران که از روایات رسمی زمان خسرو اول ناشی شده‌اند پیروی می‌کند. این روایات در عین این که خسرو را با مقایسه با پدرش به منتهای جلال و افتخار می‌رسانند از صفات بارز پدر او نیز بکلی صرف نظر نمی‌نمایند. اگر بعضی منابع فارسی یا عربی قباد را مردی سست عنصر معرفی

کرده‌اند یا در اثر افکاری بوده که از اتحاد وی با مزدک تقویت یافته یا از عقاید اعراب، که به زمان پادشاهی حیره و داستان مزدک مربوط می‌شود ناشی شده است. اما راجع به آیین مزدک، فقط یکی از منابع، یعنی کتاب شهرستانی مختصری از اصول عقاید آن مذهب صحبت می‌دارد و شاید قسمتی از ماخذش ادبیات از بین رفته‌ی پیروان آیین مزدک باشد. غیر از آن آنچه می‌دانیم از منابعی که کم یا بیش دشمن آن کیش بوده‌اند اقتباس شده است. فقط مؤلف فهرست این مذهب را با نظر بغض‌ننگریسته و فردوسی نیز گهگاه عطفی نسبت به شخص مزدک ابراز داشته است. گاهی نیز در میان تفسیرات کینه‌آمیز عقاید اشتراکی، که طرف نفرت مؤلفان شرقی و غربی است، جملاتی دیده می‌شود که از جنبه‌های بشر دوستی این افکار انقلابی که نتایجی بس شوم داشته است، سخن می‌راند.

به سال ۱۳۸ ق/هـ/ ۴۸۴ فیروز در شکست مهیبی که از پادشاه هپتالیان خورد کشته شد و سران لشکر و درباریانش اسیر گشتند؛ دخترش نیز به دست پادشاه آن قوم افتاد و به زنی وی درآمد. هپتالیان^۱ در خاک ایران پیش آمدند، مرورود و هرات و غیره را بگرفتند و به ایرانیان سالیانه خراجی تحمیل کردند.

نیرومندترین نجبای ایران در آن هنگام یکی زرمهر^۲ از خاندان بزرگ قارن شیرازی بود که با عنوان افتخاری هزارفت^۳ [hazāraft] در ایالت سگستان

۱- هپتالیان یا هونهای سفید، که به قول پروکوپ از سایر قبایل هون به سبب سفیدی رنگ و تمدن در زندگانی ممتاز بودند، در ربع اول سده سوم ق/هـ/ ربع سوم سده پنجم بخارستان را گرفته و از جانب شمال شرقی با شاهنشاهی ایران همسایه شده بودند (مراجعه شود به مار کوارت، *ایران‌شهر*، صفحه ۵۸. نام این قوم احتمالاً در زبان پهلوی هفتلیک [haftalik] یا هفتلیک [heftalik]، به ارمنی هپتال، به فارس هپتال و به عربی هیطال) بوده است.

۲- ظاهراً سوخرا نام خانواده‌ای از دودمان قارن بوده و زرمهر به این خانواده تعلق داشته (مراجعه شود به نولدکه ط.ص ۱۲۰، حاشیه ۳ و ص ۱۴۰، حاشیه ۲).

۳- طبری چاپ نولدکه ص ۱۴۰؛ لازاردو فارب لانگلو [Lāngluā] مجموعه، مورخان ارمنی، جلد دوم، ص ۳۲۶. هزارووشخت [hazāravoxt]، یا هزارفت ظاهراً همان کلمه پهلوی هزاراود [hazār awd] است یعنی هزار معجزه.

www.golshan.com

حکومت می کرد؛ دیگری شاپوری از دودمان معتبر مهران^۱. لازار دوفارب که کتاب تاریخی خود را در حدود سال ۱۲۲ ق ۵۰۰ هـ نگاشته است می نویسد که این دو مرد با لشگرهای عظیم در ارمنسان و ایری به عملیات جنگی مهمی مشغول بودند، و چون خبر مرگ فیروز راشنیدند با شتاب روی به تیسفون نهادند تا در انتخاب پادشاه جدید اعمال نفوذ نمایند. بلاش برادر فیروز به پادشاهی برگزیده شد و در زمان جهاننداری این پادشاه که بسیار ملایم و صلح طلب بود زرمهر خداوند حقیقی کشور ایران بود. زرمهر با واهان مامیکوونی سرکش رئیس ارمنه یاغی صلح کرد و او هم در قضیه زیریر (به ارمنی زره) برادر بلاش که مدعی پادشاهی بود زرمهر را یاری داد^۲. وضعیت بسیار دقیق و مشکل شده بود ایران با نهایت خواری خراجگزار پادشاه هپتالیان شده بود به قسمی که سردار ایرانی گشنسب داد که از طرف زرمهر مامور مذاکره با واهان ارمنی شده بود اظهار می داشت: «او (یعنی فیروز) کشوری به این بزرگی و مستقل را زیر سلطه هپتالیان قرار داد و تا این سلطه باقی است ایران از این خواری و بندگی رهایی نخواهد یافت»^۳. سرکردگان لایق قشون ایران با قسمت مهم قشون از بین رفته بودند و پادشاه پول نداشت که به لشگریان بدهد. بلاش مردی نبود که شاهنشاهی ایران را تجدید نماید، تمام بزرگان ناراضی بودند^۴ و پس از چهار سال سلطنت بلاش را

۱- لازار، لانگکوا، جلد ۲، ص ۳۵۲.

۲- لازار، لانگکوا جلد ۲ ص ۳۴۳ پروکوپوس که بلاش و جاماسب را با یکدیگر اشتباه کرده بغلط قباد را جانشین بلافصل فیروز می داند.

۳- لازار، لانگکوا، جلد ۲، ص ۳۵۷، همان قسم که نوید که متوجه شده است. تفصیل لشگر کشی سوخرا (زرمهر) برای جبران شکست فیروز، که در خدایتنامه ذکر شده، افسانه‌ای بیش نیست، و مآخذ معاصر هیچ یک از آن صحبت نداشتند.

۴- فول بوشع ستون شین مبنی بر این که بلاش چون میل داشت در شهرها گرمابه‌ها بسازد روحانیان زرتشتی را غضبناک کرده بود به نظر من قابل تردید است. بعد همین مورخ می نویسد که قباد در تمام بلاد ایران گرمابه‌ها ساخت و ظاهراً مؤبدان نیز با آن مخالفتی نداشتند. معقول نیست که ساختن گرمابه وسیله‌ای برای پلید ساختن عنصر آب محسوب شود، زیرا که این عنصر را برای تعظیفات مذهبی بکار می بردند.

خلع و کور کردند و قباد پسر فیروز^۱ را بر تخت نشانیدند. محرک اصلی این انقلاب، که دلایل سیاسی اساسی نیز دانسته است شاید زرمهر^۲ بوده باشد. قباد پس از شکست اول، یا به قول یوشع شکست دوم، فیروز مدت چند سال به عنوان گروگان در دربار پادشاه هپتالیان زیسته بود، و روابط حسنه با وی داشت، و امید می‌رفت که با انتخاب قباد فشار آن قوم کمتر شود؛ و چنین به نظر می‌رسد که پس از این انتخاب با وجود این که ایران باز خراجگزار بود روابط کمتر خصمانه بود^۳. در سالهای اول پادشاهی قباد، زرمهر موقعیت اول خود را در میان بزرگان حفظ کرد ولی قباد مردی نبود که تحت نفوذ این مرد جاه طلب خطرناک قرار گیرد. از رقابت زرمهر و شاپور مهران استفاده کرد و چون از یاری مهران که در آن زمان ایران سپهبد (فرمانده کل قوای ایران) (طبری) یا فقط سپهبد بین النهرین (نهایت الازب) بود مطمئن گردید زرمهر را بکشت^۴، این حادثه انعکاس شدیدی

- ۱- چنانچه از مأخذ روایات دسته اول و سوم مأخوذ از خوانائینامک بر می‌آید قباد در زمان جلاوس بر تخت طفل بود. این مسأله صحیح نیست. به قول مالالاس و (فردوسی)، قباد در سن ۸۲ (۸۵) سالگی پس از ۴۳ (۴۶) سال پادشاهی درگذشت (نولدکه، ط. ص ۱۴۳، حاشیه ۱).
- ۲- دینوری (ونهایت)؛ فردوسی.
- ۳- پرو کوپ معتقد است که ایران مدت دو سال زیر سلطه هپتالیان بود، بعد از آن قباد به قدری قوی شد که از باجگذاری سرپیچید. چنان که دیدیم پرو کوپ از سلطنت چهار ساله بلاش اطلاعی ندارد. در حقیقت چنین بنظر می‌رسد که ایران تا زمان سلطنت خسرو اول زیر تسلط هپتالیان باقی مانده باشد (رجوع شود به مار کوارت، ایران‌شهر، ص ۶۲-۶۳) و اگر قباد قبل از خلع از دادن خراج امتناع کرده باشد چون بار دوم به کمک هپتالیان به تخت نشست باج سالیانه را قبول نمود.
- ۴- چه رابطه‌ای بین داستان زرمهر و حکایت سیاوش (Scoses) که پرو کوپ ذکر کرده است وجود دارد؟ جواب این سؤال بغایت دشوار است. پرو کوپ می‌گوید: سیاوش یکی از نجبای ایران بود که قباد را در گریختن از زندان یاری کرد، بعدها چون شخص اول کشور شده بود شخصی ماهبد نام که رقیب او بود از وی سعایت کرد و او را به کشتن داد. ماهبد مشاور و ندیم پادشاه شد. به قول مورخان ایرانی و عرب که به خدائنامه متکی هستند سوخرا را که مقتدرترین اشراف بود قباد به کمک شاپور بکشت و شاپور شخص اول مملکت شد. بعدها چون قباد

در سراسر کشور پیدا کرد و موجب پیدایش این ضرب‌المثل عامیانه گردید: «باد سوخرا فرو خفت و باد مهران وزیدن گرفت» (طبری ۱، اول)، یا «آتش سوخرا خاموش شد و باد شاپور می‌وزد» (نهایه‌الارباب). با این همه دیگر از شاپور مهران سخنی گفته نمی‌شود و چنین بر می‌آید که بعد از رقیب خود زیاد زندگی نکرده

مخلوع و محبوس گردید به دستبازی زرمهر پسر سوخرا از بند برهید و چون دوباره به پادشاهی رسید زرمهر را ندیم و مشاور خود کرد (روایات دسته دوم و سوم و چهارم)؛ بفرجام قباد زرمهر را نیز چون پدرش بکشت (فقط روایات دسته دوم). از طرفی لازار هم از سوخرا و زرمهر سخن رانده است.

پس می‌توان چنین پنداشت که رهاننده قباد زرمهر سوخرا بوده است، که بعدها شهید راه خود پستندی و جاه‌طلبی خود و خصومت شاپور شد؛ و چون خواندنی‌نامک بغلط سقوط زرمهر سوخرا را پیش از خلع قباد نگاشته ناچار یک نفر را دو نفر پنداشته و پس از پدر نجات قباد را به دست پسر محول کرده است. به این طریق زرمهر سوخرا همان سیاوش پروکوپ و شاپور ماهید او خواهد بود. با این همه می‌توان دلایل قوی بر علیه این فرضیه اقامه کرد:

اول) پسر ماهید که پسرش نیز ماهید نام داشت، موسوم به سورن بود (یوستی، نامه‌های ایرانی، ص ۱۸۵)؛ پس ماهید از خانواده معروف سورن بود و با شاپور که از خاندان مهران بود ربطی ندارد. دوم) اگر پروکوپ بلاش را با جاماسب اشتباه کرده باشد می‌توان برای آن وجهی قائل شد، بخصوص اگر داستانی که فرار قباد و بازگشت او را به جای این که در زمان سلطنت جاماسب ذکر کند به هنگام جهاننداری بلاش ضبط کرده باشد (ابن بطریق روایت اول؛ طبری (روایت اول ۱، س و ثعالی) در حدود اواسط قرن ششم نیز وجود می‌داشته است؛ ولی مستبعد است که مورخ نام شاپور زرمهر را با دو نفر دیگر از بزرگان دربار قباد اشتباه نماید. بعلاوه اکاتیاس که خلاصه‌ای از توقیعات پادشاهان ایران را در دسترس داشته در حوادث مورد بحث خوانندگان خود را به نوشته‌های پروکوپ ارجاع می‌کند بی‌این که ابرادی به آن گرفته باشد. سوم) نفوذ فوق‌العاده‌ای که زرمهر و رقیبش شاهپور در زمان پادشاهی فیروز داشته‌اند ما را به این خیال می‌اندازد که نهایستی این دو نفر به هنگام مرگ این پادشاه که در ۱۳۸ ق ه روی داد زیاد جوان بوده باشند. ظاهراً قابل قبول نیست که سقوط زرمهر که شاپور را در آن دستی بود جز در زمان پیری این دو نفر (حدود ۱۰۲ ق ه) انجام یافته باشد. بنابراین من دو واقعه متمایز تصور می‌کنم: زرمهر سوخرا قبل از خلع قباد کشته شده است. سیاوش، که نام خانوادگی او بر ما معلوم نیست، در فرار قباد مخلوع دستی داشته و پس از برقراری ثانوی قباد به درجه رفیعی نائل گردید، و بعداً سرنوشت زرمهر نصیب وی شد. شباهت این دو حادثه موجب خلط شدن مطلب در روایت خداینامه شده است.

باشد.^۱

ریختن خون زرمهر مردم را با قباد دشمن کرد، ولی چیزی که موجب خشم شدید بزرگان شد روابط قباد با کیش مزدک و بدعتهای انقلابی که از آن نتیجه شد بود. پروکوپ می گوید: قباد قدرت خود را با شدت اعمال کرد و چیزهای تازه در طرز حکومت ایجاد نمود؛ و آگاتیاس تأیید می کند که قباد حاضر بود که نظم را مختل سازد و بنیاد زندگانی و اخلاق عمومی را منقلب کند. ولی هر دو مورخ رومی و یوشع ستون نشین جز یک تغییر بزرگ اجتماعی ذکر نمی کنند و آن اشتراک زنان بود. این مورخان هیچ علاقه‌ای به جنبه مذهبی این انقلاب اخلاقی نشان نمی دهند. فقط یوشع از «آیین زشت» زردشتگان اظهار اطلاع می کند. اطلاعات راجع به این آیین و طریقت آن را باید نزد مورخان ایرانی و عرب تجسس نمود. پیش از همه باید به اسمی که یوشع به این آیین می دهد دقت کرد. نویسندگان ایرانی و عرب جز از آیین مزدک سخن نگفته‌اند و بی تردید خوانائینامک هم آن اسم را بر این آیین اطلاق نکرده است. معذک بسیاری از مآخذ فارسی و عربی (طبری ب و ج، یعقوبی، نه‌ایه الازب) از مردی زرتشت^۲ نام پسر خرگان و اهل پسا که مؤسس اولی این آیین بوده سخن رانده‌اند. نهایت زرتشت رابه صورت یکی از نجبای ایران می شناسانند که طرفدار دین مزدک بوده است. بعلاوه، اغلب از مورخان ایرانی و عرب که از زرتشت صحبت نمی دارند، پسا^۳

۱- به قول مارکوارت (مجله انجمن شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۷، ذیل ۶) ابن شاپور ایران سپهبد همان سپهبدی است که در سال ۱۱۷ یا ۱۱۸ ق ه با کتر رومی برای متار که جنگ مأمور مذاکره بود، و به طوری که پروکوپ معتقد است پدر زن قباد بود. ولی یوشع ستون نشین می گوید که نام این سپهبد بویه (بونه) بود. بی شک این همان بویه است که لقب و هریز (رجوع کنید به صرف و نحو اره‌نی تألیف هوبشمان، ج ۱، ص ۵۹ و ۷۸) داشت و فرمانده قوای ایران بر علیه گرگین پادشاه ایری بود. پس باید پنداشت که این بویه جانشین منحصر به فرد یا یکی از جانشینان شاپور در منصب ایران سپهبدی یا سپهبدی بین‌النهرین بوده است.

۲- عربها زرادشت ضبط کرده‌اند.

۳- عربی: فسا.

مسقط الرأس او رابه غلط وطن مزدک می دانند؛ بنابراین محتمل است که در خواتینامک ذکر از زرتشت شده باشد. مالالاس (پاتروئوگیا، miny، بخش تاریخ یونان، ج نود و هفت، ص ۶۵) حکایت می کند که در زمان پادشاهی دیو کلسین (گایوس آنورلیوس والرئوس دیو کلیتانوس) مردی از پیروان مانی به نام بوندوس در رم ظهور کرد که عقایدی مخالف کیش رسمی مانی اظهار می کرد، مثلاً می گفت: یزدان جنگی با اهرمن کرده و او را درهم شکست، از این رو است که باید فاتحان را محترم شمرد. این بوندوس به ایران رفته بود و آیین خود را نشر داده بود. این آیین به کیش «دریست دینان»^۱ یعنی کیش یزدان معروف شده بود در جای دیگر (مینسی، یکم، ص ۶۳۳) مالالاس از قباد با عنوان *Κωιάθης ὁ ταπεινός* (قباد درست دین) نام می برد، با صفت به صورت *ταπεινός* (دریست دین) که کمتر صحیح است، درآمده است. این صفت که قباد را از پیروان مزدک معرفی می کند در نوشته های غالب مورخان ایرانی و عرب به اشکال مختلف درآمده است که قطعاً مبدأ همه خواتینامک است. حمزه قباد را «پریرا. این دیش» مجمل التواریخ «بزیرا این ریش»، ثعالبی «بریزاد ریش» در نسخه خطی C و «بن-بریزاد ریش» در نسخه اصلی M ثبت شده. لقبی را که ثعالبی به «ریشش بریزد» تفسیر کرده زوئنبرک بدرست به صورت «بریزاد ریش» درآورده است. آنچه حمزه و مؤلف مجمل برای ما نقل کرده اند ما را به صورت «بریزاد این ریش»

۱ - صورت «دریست» [drist] به جای «درست» [drost] در جزوهای تورفان (۷۵ رو، ۸ و ۷۴ رو، ۴۸) دیده می شود. مقایسه شود با عالم شرق، تدسکو، جلد ۵، ص ۲۰۹. نولد که در تبصره ای (هیری، ص ۱۷۵، حاشیه ۱) بین «درست دین» و «در زد دین [drazd din]» مشکوک است ولی صورت دوم را جایزتر می شمارد. ولی کلمه درزد [darazd] که ممکن است صورت پهلوی و فارسی کلمه اوستایی زرزدا [zarazdā] باشد تاکنون در هیچ کتابی دیده نشده است و چون دریست در بعضی کتب کشف شده ظاهراً باید کلمه دریست دین صحیح باشد. بعلاوه شکل کلمه در کتب عربی و فارسی که بعداً ذکر خواهم کرد صحت آن را با «ری» مسلم می سازد. اصطلاح دریست دین نظیر وه دین (به دین) است که زرتشتیان به کیش خود اطلاق می کرده اند.